

راز قتل در رد لاستیک

رازگشایی از قتل مرد چوپان خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی خراسان رضوی است. در این جنایت، تیزهوشی تیم جنایی باعث شد قاتل سرخ‌های قتل را به ماموران بدهد و خود را گرفتار کند

اعتراف به جنایت

محسن که دستش را روده می‌دید و کتمان را بی‌فایده، به قتل بهروز اعتراف کرد. او گفت: خیلی وقت بود کینه بهروز را به دل داشتم. رفتارهای بهروز طوری بود که به او سوءظن داشتم. من به تمام کارهای بهروز بدبین بودم و همین بدبینی و شک باعث شده بود روز به روز کینه او در دلم بیشتر شود و حس انتقام لحظه‌ای مرا رها نکند.

او ادامه داد: همین افکار بود که سبب شده بود سر کوچک‌ترین موضوعی با بهروز دعوا و اختلاف داشته باشم. روز حادثه اسلحه شکاری‌ام را داخل خودروی وانتم گذاشتم. بهروز را در جاده دیدم. او از من خواست سگ گله را سوار کنم و همراه او بروم. وقتی به جاده خاکی رسیدیم تصمیم گرفتم زهرچشمی از او بگیرم تا دست از کارهایش بردارد و کمی سر عقل بیاید. به همین دلیل پیشنهاد دادم تا کنار جاده کمی توقف کنیم و او هم قبول کرد و موتورش را کنار جاده نگه‌داشت.

متهم جوان گفت: وقتی در پیکان‌وانت را گشود تا با من صحبت کند ناگهان اسلحه را به سمت او نشانه رفتم و شلیک کردم. واقعا نمی‌خواستم او را به قتل برسانم اما بهروز روی زمین افتاد. ترسیده بودم و نمی‌دانستم چه کار باید کنم. برای این‌که مسیر تحقیقات را تغییر دهم با ماشین از روی جسد عبور کردم و با چاقوی خود مقتول چندین ضربه به او زدم. بعد از جنایت به گاوداری رفتم و اسلحه را در آنجا پنهان کردم. بعد نقشه‌ای طراحی کردم و همان سناریوی مرد ناشناس و لهجه محلی را در نظر گرفتم. خودم را به‌عنوان شاهد به پلیس رساندم و سناریوی دروغینم را مطرح کردم تا با این شگرد مسیر تحقیقات را تغییر دهم اما تصور من اشتباه بود.

با اعتراف محسن به جنایت، او به بازسازی صحنه قتل

پرداخت. پس از تکمیل تحقیقات پرونده برای

صدور حکم به دادگاه کیفری ارسال شد. اولیای

دم بهروز خواهان قصاص بودند و متهم نیز

در دادگاه به دفاع از خود پرداخت و ابراز

پشیمانی کرد. اما با توجه به درخواست

اولیای دم، قضات حکم قصاص صادر

کردند. با تایید این حکم، محسن

مدتی بعد در زندان به دار مجازات

آویخته شد. بدین صورت درحالی‌که

هیچ رد و سرنخی در پرونده نبود، تنها

با کمک رد لاستیکی که در صحنه به دست

آمد و اظهارات متناقض متهم، موفق به

کشف این پرونده شدیم. شاید اگر آن

روز به رد لاستیک و حضور متهم

در پلیس آگاهی شک نکرده

بودیم راز این قتل دیرتر

کشف می‌شد.



عکس تزئینی است

هویتی برای مقتول

گرچه هیچ مدرک شناسایی‌ای همراه مقتول نبود اما در تحقیقات میدانی از اهالی روستا موفق به شناسایی هویت جسد شدیم. بهروز، چوپان روستا بود اما این‌که چطور به قتل رسیده و انگیزه این جنایت چیست برای ما همچنان نامشخص بود.

درحالی‌که بررسی‌های میدانی به درون روستا کشیده شده بود اهالی از سگی صحبت کردند که همیشه همراه مقتول بود. جست‌وجو برای یافتن سگ را ادامه دادیم. بررسی‌ها نشان می‌داد سگ نزد یکی از اقوام بهروز به نام محسن است. از طرفی درحالی‌که تحقیقات مان را ادامه دادیم مشخص شد محسن برای پیگیری ماجرا به پلیس آگاهی رفته است. همین مدارک باعث شد به محسن به‌عنوان مظنون مشکوک شویم.

نخستین مظنون

در ادامه تحقیقات، او را بازداشت کردیم. محسن خیلی خونسرد صحبت کرد و گفت: «روز حادثه بهروز را دیدم که سوار موتورسیکلتش بود و بار هیزم می‌برد. من سوار پیکان‌وانتم بودم و از من خواست سگش را با خود ببرم. می‌گفت سگ خسته است و مجبور است برای استراحت سگ مدتی زمان بگذارد درحالی‌که قصد دارد به گله سرزند. من هم قبول کردم و سگ را سوار خودرویم کردم. کمی که دور شدم صدای موتورسیکلت نمی‌آید. تعجب کردم و با کمی دقت در تاریکی شب، بهروز را دیدم که در حال صحبت با شخصی است. چهره شخص را ندیدم اما لهجه اهالی همین منطقه را داشت. بعد هم صدایی شنیدم اما چون به دنبال آن صدای حرکت خودرو شنیدم زیاد توجه نکردم و به راهم ادامه دادم.» اظهارات متناقض مرد ۳۷ ساله باعث شد تا بیشتر به او شک کنیم. موضوعی که ذهن مان را مشغول کرده بود این بود که چطور محسن از آن فاصله لهجه فرد ناشناس را شنیده اما صدای موتورسیکلت مقتول را نه. مایک سرنخ در صحنه قتل داشتیم و آن هم رد لاستیک روی پاهای بهروز بود. باید خودرویی که از روی پاهای بهروز رد شده بود را پیدا می‌کردیم. موضوع دیگری که باعث شد ما بیشتر به محسن مشکوک شویم این بود که او به بهانه‌ای از پلیس آگاهی بیرون رفت و چهار لاستیک خودرویش را تعویض کرد. ماکه به‌صورت نامحسوس رفتارهای او را زیر نظر داشتیم، محسن را بازداشت کردیم.

با تکمیل تحقیقات مقدماتی، سعید به اتهام تجاوز به عنف و یاور به اتهام معاونت در این جرم در شعبه یازدهم دادگاه کیفری یک استان تهران محاکمه شدند.

در ابتدای جلسه دادگاه، دختر جوان که بعد از این ماجرا با مشکلات روحی روبه‌رو شده، شکایت خود را مطرح کرد و خواستار مجازات دو متهم شد. او به قضات گفت: من از قبل سعید را می‌شناختم و وقتی جلوی مرا گریخت، فکر نمی‌کردم چنین نیتی دارد. او رفتار خشنی با من داشت که باعث شده هر شب کابوس ببینم و وضع روحی‌ام به‌هم‌ریخته است. حاضر به بخشش سعید و دوستش نیستم. یاور شاهد شکنجه من بود اما برای کمک به من کاری نکرد.

رئیس دادگاه سپس از سعید خواست از خود دفاع کند که او اتهامش را رد کرد و گفت: آرمیتا خودش به آن پاتوق آمده بود و من با او کاری نداشتم. حتی هنگامی‌که به طبقه پایین رفته بودم تا پنکه بیاورم دربار بود و او می‌توانست فرار کند. من اتهام رابطه نامشروع را قبول دارم اما به‌زور به او تجاوز نکردم.

رئیس دادگاه: اگر دختر جوان را آزار نداده بودی، چرا شش ماه فراری بودی؟

متهم: بعد از رابطه من و این دختر، بستگان او

مقابل خانه‌مان آمده و با چوب و اسلحه می‌خواستند مرا بکشند. از ترس آنها شش ماه فراری بودم.

رئیس دادگاه: اگر ادعای تو درست باشد و آن دختر با میل خودش آمده بود، چرا باید اقوامش با چوب سراغ تو می‌آمدند. اگر او به میل خودش آمده بود که موضوع را به خانواده‌اش نمی‌گفت.

متهم: نمی‌دانم این دختر چه می‌خواهد و چرا چنین تهمتی به من می‌زند. این رابطه به خواست او بود و تهدید و اجباری در کار نبود.

قضات سپس از یاور خواستند از خود دفاع کند. مرد معتاد اظهار کرد: آن روز در حال مصرف مواد بودم، سعید و دختر جوان را دیدم که به آنجا آمدند. هیچ زوری از سوی سعید ندیدم و فقط دیدم همراه هم به طبقه بالا رفتند. متوجه کمک خواهی دختر جوان هم نشدم و صدایی به گوشم نرسید.

پس از دفاعیات متهمان و وکلای آنها قضات برای تصمیم‌گیری وارد شور شدند.